

محل اداره مشهد چهارباغ (عنوان تلگرافی ـ آشفته) هفتگی فکاهی واجتماعی واخلاقی | قیمت | سالیانه ۳۰ قران | ششماهه ۱۸ قران | محصلین و محصلات | سالیانه ۲۵ قران | ششماهه ۱۵ قران
نگارنده و مدیرمسئول ع. آشفته وجه اشتراک قبلا دریافت میشود | تك شماره ۶ شاهی

پروگرام معارف – مدارس نسوان

بعد از عنوان . چند روز قبل که در منزل خانم یاور به آش رشته پشت پا دعوت داشتیم صحبت از روزنامه آشفته شد و مرا دعوت بخوندن آن روزنامه کردن منهم بی رو درواسی از اونجائیکه از این روزنامه ها خوشم نیامده گفتم روزنامه، چی به بنشینیم صحبت از خودمون بکنیم با این حال قبول نکرده و مرا وادار به خوندن کردن، در مرتبه اول از روی بی میلي ولي بعد از کمي مطالعه مجدداً از سر مطلب گرفته وبا کمال دقت تا اونجائیکه امضاء مطبعه بود خوندم، شب وقتي بخانه رفتم بدون اینکه دست به سیاه و سفید بزنم قلم ورداشته به عقل ناقص خود این مقاله را نوشته و برای درج در آن نامه تقدیم میدارم

منکه خودم سواد حسابي ندارم لیکن چند روز قبل با یکی از خانمهائیکه اطاق سوم مدرسه متوسطه را تمام کرده بود بر خوردم دیدم یك طوری با من احوال پرسی میکند که من نمیفهمم عربي حرف میزنه یا فرانسه همینقدر میدونم کلماتی میگفت که کمتر شنیده بودم مثلا میگفت جبر و مقابله، تناسب، هندسه، جغرافی ویك چیز های دیگر که اسمش یادم رفته گفتم خانم اینها ئیکه میفرمائید ای رو در واسی من نمیفهمم گفت حق دارید زیرا شما مدرسه نرفته اید و پروگرام امروزه را ندیده اید گفتم شما که دیده اید جغرافی یعنی چه گفت جغرافي علم معرفة الارض است! گفتم مشکل دوتا شد فارسی تر بفرمائید گفت به زبان عوامی یعنی من اینجا نزد شما هستم میدانم امریکاي جنوبي کجا واقع شده و محدود به چه حدودی است گفتم خوب علمی است من مدتها بود میخواستم بفهمم مشهد درکجا واقع است وبه کجا محدوده قدری فکر کرده گفت این را در مدرسه نخوانده ایم خنده ام گرفت گفتم براي دختر ایرانی در مدرسه لازم است خانه داری بچه داري تور بافی و غیره یاد بدهند و الا حساب هندسه فراموش میشود بعلاوه بدرد امروزه شما نمیخورد جواب داد شما نمیفهمید بچه داری خانه داري کار آسانی است احتیاج به تحصیل ندارد این ها چیز هائیست که دختر ها در خانه پدر و مادر یاد میگیرند گفتم شما میدانید سمنو را چطور میپزند خندید و گفت سمنو قدیمی شده لیکن کتلت را در مدرسه خوانده ایم گفتم خانم خواندن نتیجه ندارد واین چیزها عمل لازم داره بعلاوه شما تا در مدرسه طرز تربیت طفل را روي یك قاعده صحیح تحصیل نکنید بچه شما هم مثل بنده بار میاید جواب داد بچه را طبیعت بزرك میکند و البته هر بچه میداند که اگر بچه رفت سر حوض باید اورا منع کرد دیدم خانم تحصیل کرده جواب هاي سر بالائی میدهد و چیزهائیرا که لازمه زندگاني یك نفر زن است نمیداند فهمیدم از تقصیر پروگرام معارف است که این بیچاره خانه خود را نمیداند در کجا واقع شده اما حدود امریکا را میداند

والده اکبر آقا

زن در ادوار زندگانی

زن در ۱۳ سالگی . عروسکی است

۱۵ سالگی . آفتابی است که حرارتش کم است

۱۸ سالگی . صبح بهار و موقع باز شدن گلها است

۲۰ سالگی. الهه عشق است

۲۵ سالگی. فصل خرمان شیرینی است

۲۸ سالگي. غذای لذیذ شب مانده است

۳۲ سالگي. گروهی نه گروهی می پسندند

۳۵ سالگی. سازیست که سیمهایش از کوك خارج شده

۳۸ سالگی روزیست که به شب داخل میشود
۴۰ سالگی مادر بچها یا میرزا زاده است
۴۵ سالگی . خداوند خانه است
۵۰ سالگی . طلب کار بد اخلاق است
۶۰ سالگی . مرحمت سرکار زیاد   ع . ا

میشه ؟ نمیشه !

آشفته فنا میشه ؟ نمیشه ! — دوره دوره ما میشه ؟ نمیشه !
بی پولی وفقر و تنگدستی — از ماها جدا میشه ؟ نمیشه !
از مردم بی سواد و نادون — هیچ دردی دوا میشه ؟ نمیشه !
همسایه زشت بی مروت — با ماها صفا میشه ؟ نمیشه !
ریش پنبهٔ سیاه و مشکی — با رنك و حنا میشه ؟ نمیشه !
از چنك نفهمی و خرفت — دامنا رها میشه ؟ نمیشه !
در کنج اطاق و زیر کرسی — بادبادك هوا میشه ؟ نمیشه !
نیمذرع فاستونی برای آدم — لباس سرتا پا میشه ؟ نمیشه !
کلاه پهلوی بارش نوبی — با شال و قبا میشه ؟ نمیشه !
کار متداعیین اصلاح — دست و کلا میشه ؟ نمیشه !
اونکس که نشسته روی مسند — مرد باحدا میشه ؟ نمیشه !

رمال

اعلان

آقای حج مقبل که دارای حمام و آب نوله از هر جهت مکمل و ممتاز است باجاره داده میشود اعلان فرق در شماره ۶۳ روزنامه بهار صفحه اول مشاهده شد اینجانب حاضرم حمام مذکور را اجاره نمایم   حمامی

درخواست

پل چوبی جوی خیابان علیا مقابل کوچه چهار باغ به صدا در آمده و میگوید : کمر من از پیری شکسته مطابق قانون استخدام هم که باشد من بیچاره دویست سال مرتب است بدون یك دقیقه تعطیل سر خدمت هستم و حالا روزی نیست که چند نفر بدبخت که از روی کمر شکسته من عبور میکنند در آب نیفتند به تمام پل های عم قسم که دیگر عاجز شده ام خوب است بلدیه پل جوانتری استخدام نموده و مرا متقاعد نماید

***

آقای جعفرزده حاضرند چنانچه بلدیه اجازه بدهد شمارا از زحمت پیری خلاص نماید

نام فامیلی

حافظی . شغل اشخاصی استکه سر قبرها قران میخوانند

میرزائی انکور مخصوصی است ـ قصاب . فقط دونفراست در مریضخانه امریکائی ـ گرم سیر . درخت خرما را خوب عمل میاورد ـ آشفته . زلف نگار است ـ اعلامی . عوض همه جا در اعلانات ثبت اسند د است ـ نکوئی شیك ترین مغازه سیکاری مشهد است ـ گندم کار . گندم کون است

خیام

شیخی بزنی فاحشه گفتا مستی * هر لحظه بدام دیگری پا بستی
گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم * آیا تو چنانکه می نمائی هستی ؟

ای مفتی شهر از تو پرکارتریم * با این همه مستی از تو هشیارتریم
تو خون کسان خوری ما خون رزان * انصاف بده کدام خونخوارتریم

X مادر دختر

دختر : دختر همسایه مون مدرسه میره ننه جون
تو کوچه هرجا میره سرش بزیره ننه جون
فردا عالم میشه و زن وزیره ننه جون
من بیچاره ننه خاك تو سرم   چونکه از علم وهنر بیخبرم

مادر : ننه دختر نجیب رو علم شیدا میکنه
سر گوش دختر رو این چیزا زود وا میکنه
ننه جون علم چیه دختر رو بیرا میکنه
خوبه دختر خونه داری بدونه   نه که علم و هرزه کاری بدونه

دختر : ننه این حرفا چیه آدم بیسواد کوره
همیشه خوار و خفیفه توی مجلس هاتوره
هر کی علم داره ننه راحته و جورش جوره
من بیچاره ننه خاك تو سرم   چونکه از علم وهنر بی خبرم

مادر : وآ ننه لال بشی خیر نبینی ازعمرت
زیر گل پامال بشی خیر نه بینی ازعمرت
زن یك حمال بشی خیر نبینی ازعمرت
خوبه دختر خونه داری بدونه   نه که علم و هرزه کاری بدونه

دختر : اگه من رو بکشی علم خوبه برای زن
مدرسه لازم و علم وهنر برای من
زن بیعلم رو باید بزارن لای کفن
من بیچاره ننه خاك تو سرم   چونکه از علم وهنر بیخبرم

دختر خوب

آخرین وداع

خدا حافظ ! به شما ای اشخاصیکه عمر خودرا صرف جمع کردن من میکنید ، ای کسانیکه جنایت ، زدات ،

دزدی، زهر، تقوی وغیره را برای خاطر من مرتکب میشوید. ای بیچارگانیکه برای خاطر من سالها بجرم اختلاس و غیره در حبس میمانید. ای شماهائیکه نان نمیخورید ومرا روی هم گذارده در جاهای مخصوص مخفی میکنید بالاخره ای عشاق من، کجائید، خوابید! چشم هارا باز کنید رقیب شما از قیمت من کاست، مرا در مقابل دیگران تنزل داده وخفیف نمود، چرا ازمن حمایت نمیکنید چرا ساکت نشسته اید. مرا بردند. دیگر رنگ مهتابی و سفید. مرا نخواهید دید.

معشوقه شما پول

X یك زن خوب کافیه

برای مرد باوفا مرد نجیب سر برا
یك زن خوب کافیه
برای اونکه عاقله مرد صحیح و کامله
یك زن خوب کافیه
برای اونکه دله نیس آدم کم حوصله نیس
یك زن خوب کافیه
برای اونکه چون منه هرکی که پاك دامنه
یك زن خوب کافیه
برای مرد باحیا مردیکه میشناسه خدا
یك زن خوب کافیه
برای مرد سربزیر خواه جوان وخواه پیر
یك زن خوب کافیه
برای مرد یکدله انکه زمن داره گله
یك زن خوب کافیه

مرد دوزنه

X دوبیتی

دلا در عهد و ایام جوانی بجز عیش ونشاط وشادمانی
مبادا با کسی دمساز گردی مخور غم از کم وبیش جهانی

اگر آباد شد و یرانه دل مرتب گشت هرچه خانه دل
بگیرد دستگاه دل نکوتر در عالم قوه از جانانه دل

جهان و هرچه اندراوست پشمه بهرجا یك بتی مهروست پشمه
محبت پشمه و عالم سراسر همه پشم وبساط دوست پشمه

ندانی از چه خیام یگانه میا شامید می درکنج خانه
برای اینکه خوب آشفته گردد بسازد با بد و نیك زمانه

چه عرض کنم

کی باید ازسید ابوالحسن طرف جلوگیری کند؟
چه عرض کنم!
پول ما در بازار عالم تنزل کرده؟ چه عرض کنم!
آقای عماد زاده وکیل عدلیه است؟ چه عرض کنم!
مشترکین وجه ابونه میدهند؟ چه عرض کنم!
آقای تدین شور وکالت در سر دارند؟ چه عرض کنم!
عایدات نفط جنوب از طریق امبئی حمل میشود
چه عرض کنم!
در خیابانها مستراح نیست مردم کجا ...؟ چه عرض کنم!
سولفات دوسود و نمك میوه کار میکنند؟ چه عرض کنم!
ستاره دنباله دارسرش توجیب کیه؟ چه عرض کنم!

ساموئیل اسمائیلز

اخلاق

طفولیت مانند آینه ایست که هر چه در مقابل آن گذاشته شود صورت آن را منعکس میسازد

تمدن حقیقی و کامل بدست زن های خوب و درنتیجه نفوذ و تأثیرات انها ایجاد میشود.

مرد بمنزله قوه و زور شربت است وزن بجای زینت و نمك و ملاحت آن

زن خوب شاهکار طبیعت است

مادر خوب بر روی دامن خود مردان فاضل و باتقوی را که عالیترین میوه و ثمرهٔ دنیا بشمار میروند پرورش میدهد

خواستکارها

(۱۰)

خواهر شوهر: ننه دیدی صبح تو راضی نبودی بریم اونجا

مادر شوهر: ننه اینها همه حرفه قسمت آدم رو میکشه من وقتی ننه بلقیس این هارو به من نشون داد هنوز ندیده خوشم نیامده بود صبح هم وقتی میخواستم بیام قدمهام پیش نمیرفت اما خوب شد پی حرف شیطون نرفتم.

خواهر شو: امروز ننه بلقیس میاد به ببیند ما چیکار کردیم حالا بهش نگو پسند یدیم و الا زود میکه چار قدی که وعده کردین بخرین

مادر شوهر: خوب ننه براش میخریم اونم حق داره توی این سرما صد دفعه رفته واومده

خواهر شو: وآننه چه حرفها میزنی بزار سربگیره انوقت هزار چور لفت ولیس داره حالا چکار داری حرف بزنی

مادر شوهر: دلم میخواد امشب که به آقات حرف میزنم دیگه نه تو کار نداره وایراد بیخودی نگیره.

خواهر شوهر: ننه بیا به حرف میزنم گوش کن نذر کن اگر این کار سربگیره یکی از نیمتنه هاتو بدی به سید خانم بخدا نذرش نخورده نداره اگر من داشت میمرد شب نذر سید خانم کردم صبح بچه ام عرق کرد

مادر شوهر: تو نذر سید خانم کن من هم نذر میکنم اگر این کار سربگیره یك سفره بی بی حور بی بی نور بندازم

خواهر شوهر: ننه برای آینه قدی چیکار میکنی بابام هیچ وقت راضی نمیشه آینه قدی بخره انگشتر بگیره تو که میدونی اون یك شاهی به جونش بسته

مادر شوهر: به من نخوام کاری بکنم و الا گور پدرش هم کرده زود النکو هام باطوقم و گرو میزارم کار رو راه میندازم

خواهر شوهر: ننه تو چه حالت بدی داری هنوز یك هفته نشده اسبابات رو از گرو دراوردی باز میخواهی گرو بزاری

مادر شوهر: برو ننه خدا کریمه من تا تورا به این قد رسوندم هزار تا از این هارو هی خریدم هی سر گرو رفته

خواهر شوهر: ننه راستی سر گنده زیر لحافه این دختریکه من دیدم راضی نمیشه سر عقد هم ابداً به آشیخ بله نمیگه

مادر شوهر: خدا پدرت رو بیامرزه ما انقدر از این چیزا دیدیم که نگو آشیخ چه میدونه صدای عروس چه جوره یك نفر از خود ها میون عوض عروس بله میگیم کار درست میشه حالا حتما خدا نکنه که عروس بله بده

یحیی دولت آبادی

مهر مادر

مادری پیر و پریشان احوال ـ عمر او بود فزون از پنجاه
زن بی شوهر و ازحاصل عمر ـ یك پسر داشت شرور و خودخواه
روز و شب در پی اوباشی خویش ـ بیخبر از شرف و عزت و جاه
دیده بود او ببر مادر پیر ـ یك گره بستهٔ زر گاه به گاه
شبی آمد که ستاند آن زر ـ بکند صرف عمل های تباه
مادر از دادن زر کرد ابا ـ گفت رو رو که گناه است گناه
این ذخیره است مرا ای فرزند ـ بهر دامادیت انشاء الله
حمله آورد پسر تا گیرد ـ آن گره بستهٔ زر خواه مخواه
مادر ازجور پسر شیون کرد ـ بود از چاره چو دستش کوتاه
پسر افشرد گلوی مادر ـ سخت چندانکه رخش گشت سیاه
نیمه جان پیکر مادر بگرفت ـ بر سر دوش و بیفتاد براه
برد در چاه عمیقی افکند ـ کز جنایت نشود کس آگاه
شد سرازیر پس از واقعه او ـ تا نماید به ته چاه نگاه
از ته چاه بگوشش آمد ـ ناله زار حزینی ناگاه
آخرین گفته مادر این بود ـ آه فرزند نیفتی در چاه

مسافرت به قطب طهران

ـ ۸ ـ

حالا فهمیدی یا باز خر فهمت کنم ، گفتم اگر اینطور است حق بجانب شما بوده بعد صاحب کلاه را مخاطب ساخته گفتم عمو جان بقول مادام کلاه شما که بیشتر از دو قران نمی ارزد و حاضر است قیمتش را بدهد هنوز حرف من تمام نشده بود که پروفسور بنا کرد ترکی حرف زدن من بدبخت هم که ترکی نمیدانستم از طرفی هم پروفسور بارون میکائیل مرا صدا زده: که به توچه مربوطه بیا وقت گذشته و راه خوب نیست

من مثل اینکه از خدا میخواستم یك قسمی شود ازمیان پروفسور ها بیرون بروم دیگر بدون اینکه به کسی حرف بزنم از اطاق پائین جسته و بجای خودم سوار شدم حرکت کردیم

اگر بخواهم جزئیات این مسافرت و خصوصیات بین راه را بنویسم مجبورم مدتها خود و خوانندهای محترم را معطل کنم همین قدر میدانم بعد از شش شبانه روز که ماشین ما راه میرفت وارد طهران شدیم و درگاراژ طهران پیاده شدیم من فوری چمدان را برداشته و به خانه یکی از فامیل رفتم

عصری وقتی از خیابان ناصریه عبور میکردم یکی از پیرفسور ها را دیدم که یك زنبیل تخم مرغ دست گرفته و مشتری صدا میکند، تعجب کردم که این پروفسور چطور هنوز وارد نشده مشغول کسب شد در این خیال بودم که یك نفر با صدای بلند گفت آی عمو مگر دهاتی هستی از پیاده رو راه برو

ما نیتیسم

ـ ۱۱ ـ

حالا که معنی اراده را دانستیم پس هرقدر ما ازدرجه حیوانیت بالاتر برویم اراده ترقی کرده وکاملتر خواهدشد.

کسانیکه افواج و امم را مطیع ساخته یا کسانیکه مفلوج را به راه انداخته یا کور برا شفا داده اند یا کسانیکه قوانین اخلاق تازهٔ برای ملل و قرون آینده وضع نموده اند هر سه این طبقه از حیث اراده وفکر ومقناطیس از معاصرین بالاتر وفوق العاده تر بوده‌اند.

پس اشخاص میتوانند بوسیله این قوه درمقابل قبایل وحشیه پایداری نموده وآنها را مطیع نمایند.

مطبعه نور ۶۰۰ـ۱۲۷۴ـ۱۱ر۸